

چالش جهانی شدن برای نظریه حقوق شهروندی در گفتمان انقلاب اسلامی و قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران

سید مهدی قرشی^۱، حجت‌الله ابراهیمیان^۲، مقصود رنجبر^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۳

چکیده:

مسئله شهروندی و حقوق ناشی از آن یکی از جدی‌ترین مسائل حوزه عمومی عصر جدید است که تقریباً همه دولتها با آن روبرو هستند. امواج جهانی شدن و رشد نیروهای اجتماعی مطالبه‌گر بر شدت اهمیت این مسئله افزوده است. مقاله توصیفی تحلیلی بوده و از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. شهروندی عصر جهانی شده از یک سو مطالبات داخلی دارد و از سویی دیگر همگام با تحولات جهانی مطالبات فراملی را تبدیل به مسائل فروملی می‌کند. پرسش اصلی این مقاله در همین راستا این است که جهانی شدن با توجه به نظریه حقوق شهروندی چه چالشهایی برای گفتمان انقلاب اسلامی و قوه قضاییه ایجاد می‌کند. فرضیه تحقیق این است که ایران نیز در امواج جهانی شدن قرار دارد و این پدیده بر مسائل شهروندی اثر گذشته و برای قوه قضاییه و گفتمان انقلاب اسلامی چالشهایی را ایجاد می‌کند. نتایج تحقیق نشان داده است که قوه قضاییه بایستی برای مقابله با چالشهای برآمده از جهانی شدن در حوزه حقوق شهروندی تعامل منعطف‌تری با بسترهای اجتماعی اش داشته باشد و با اتکای بر ظرفیت فقه پویای شیعه این امور مستحدثه را حل و فصل کند.

واژگان اصلی: نظریه حقوق شهروندی، جهانی شدن، مردمسالاری دینی، دموکراسی، قوه قضاییه.

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق عمومی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

۲. استادیار گروه حقوق عمومی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول) hojjat49@gmail.com

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

مقدمه

با گسترش مردم سالاری‌ها در سراسر جهان، ادبیات موضوعی حقوق و علوم سیاسی و همچنین مباحث توسعه به سمت مفهوم «شهروندی» چرخش قابل توجهی داشته است تا جایی که زنجیره دلالت‌های همبسته با آن یک خوشه مفهومی^۱ ایجاد می‌کند. حقوق شهروندی نیز یکی از شاخه‌های این خوشه است که امروز بسیار به آن توجه می‌شود. حقوق شهروندی از مفاهیم مدرن و از لوازم زندگی دموکراتیک افراد در یک جامعه سیاسی محسوب می‌شود (قرشی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۹). لذا امروزه یکی از اصلی‌ترین بازیگران عمده کنشگری مدنی، همانا شهروندان عادی و بی‌نام و نشانی هستند که با اتکای بر حقوق ناشی از شهروندی دست به کنش می‌زنند. آنها در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حضور دارند و با اتکای بر آن چه که هانا آرنه^۲ «حق داشتن»^۳ می‌نامد (دگویر و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۳) به عنوان بازیگران حوزه‌های مختلف حیات جمعی دست به مطالبه‌گری می‌زنند. اساساً مفهوم شهروندی به عنوان منزلتی اجتماعی در نگرش به جامعه مدنی^۴ تلقی می‌شود و شهروند به عنوان عضو یک جامعه سیاسی، فردی است که دارای حقوق و وظایفی در ارتباط با این عضویت می‌باشد. توجه به حقوق شهروندی در هر جامعه‌ای باعث قوام، مشروعیت و استمرار نظام سیاسی حاکم را فراهم خواهد آورد. این حقوق دارای ابعاد مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و قضائی می‌باشد و چگونگی کمیت و کیفیت بهره‌مندی از آن در هر جامعه از شاخصه‌های توسعه و از مولفه‌های حکمرانی خوب می‌باشد (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۶).

شهروندی اگرچه از منظر تاریخی با سابقه‌ای کهن در تاریخ اندیشه سیاسی حاضر است، ولی علی‌الاصول پدیده مدرنی است و در تمایز با مفهوم «رعیت»^۵ طرح شده است. شهروند مرکب از دو کلمه «شهر» به معنای جامعه انسانی و «وند» به معنای عضو وابسته به این جامعه است. مفهوم شهروند از «شهر [یا سیتی در لاتینی]» ریشه می‌گیرد و «سیتی»^۶ از واژه لاتینی

¹ conceptual cluster

² Hannah Arendt

³ The right to have rights

⁴ civil society

⁵ subject

⁶ City

سیویتاس^۱ مشتق شده است. سیویتاس معادل واژه پولیس^۲ در زبان و فرهنگ یونانی است؛ بنابراین، شهر تنها مجمعی از ساکنین یک منطقه معین نیست؛ بلکه مفهوم واحد سیاسی مستقلی را می‌رساند. از همین جا تفاوت عمیق دو مفهوم شهروند و رعیت آشکار می‌شود. در حالی که شهروندان به همان میزان که در شهر حضور فیزیکی دارند، حضور سیاسی نیز دارند، اما رعایا فقط حضور فیزیکی دارند. رعیت فقط از قانون و اراده حاکم اطاعت می‌کند، اما شهروند در تنظیم قانون و خلق اراده حاکم سهم خواهی می‌کند و سپس از آن اطاعت می‌کند؛ زیرا اطاعت از آن را به سود خود می‌داند. مفاهیم، اصول و نهادهای مربوط به شهروندی طی قرون متمادی گسترش یافته و دارای پیشینه‌ای طولانی هستند. پیشینه مفهوم شهروندی به دولت-شهرهای یونان باستان باز می‌گردد (مهربانی مجد، ۱۳۹۹: ۲۹)؛ ولی با ظهور دولت-ملت‌های بعد از عصر مدرن رواج عام یافته است. این دگرگونی در شئون اجتماعی از جهاتی، از منظر فلسفه حقوق در واقع دگرگونی در مفهوم «حق» بوده است. در نظم قدمایی حق به معنای عمل خوب اخلاقی، در حالی که در نظم جدید به معنای آن است که آیا عمل یک فرد مجاز و قابل دفاع هست یا که خیر (راسخ، ۱۳۹۵: ۲۳۰). پس رعایا موظف به انجام آن اعمالی بوده‌اند که نظم اخلاقی موجود آن را حق می‌دانسته است و فاعلیت مستقل و خودبنیادی برای انجام اعمالی برآمده از اراده آزاد نداشته‌اند که در اینجا حتی شاهد ظهور «حق بر ناحق» هستیم (راسخ، ۱۳۹۵: ۲۳۱)، یعنی فرد حتی محق باشد که فعلی خطا را مرتکب شود (برای مثال، موجری که اجاره بها را به نا حق افزایش می‌دهد، ولی بنا بر حق مالکیت، ذی حق در این کار است در حالی که چنین اقدامی به حق [یعنی اخلاقی و عادلانه] نیست).

به طور کلی در تمایز «رعیت» و «شهروند» گفته‌اند که رعیت غالباً مکلف است و شهروند مُحق. بدین معنا که برای رعیت حقوق چندان اصولاً متصور نبودند ولی شهروندی ذاتاً متضمن مجموعه‌ای از حقوق است که به نحو عام همانا «حقوق مدنی» شهروند است. اصطلاح حقوق مدنی از یوریس کیویلیس^۳، در حقوق رم گرفته شده است. کیویلیس [سیویلیس] به معنای شهروند است. یوریس کیویلیس، همان معنای شهروند را دارد که از ترجمه‌های لاتینی به وسیله زبان

^۱ civitas

^۲ Polis

^۳ Juris Civilis

سریانی به زبان عربی راه پیدا کرده است؛ که این اصطلاح، به تدریج در نگاشته‌های فارابی و دیگر حکیمان اسلامی بازتاب ویژه‌ای یافت. یوریس کیویلیس یا قانون مدنی ویژه شهروندان در برابر یوس گنتیوم^۱، یا قانون عام قرار داشت که بردگان و بیگانگان را در بر می‌گرفت. به همین مناسبت در تمام قرون وسطی، وقتی سخن از حقوق مدنی می‌شد، مقصود حقوق رم بود که در برابر حقوق کلیسا استعمال می‌شد؛ ولی رفته رفته حقوق مدنی، مفهوم اصلی خود را از دست داد و به معنای «حقوق خصوصی» در مقابل حقوق عمومی بود. علت این تغییر هم از بین رفتن قدرت امپراطوری رم بود (ساکت، ۱۳۷۶: ۴۲).

بنابراین مشاهده می‌شود که شهروندی با نظم سیاسی از یک سو و حقوق ناشی از کسب این منزلت (شهروندی) پیوندی ناگسستنی دارد. پس تمام جوامع مدنی آکنده از شهروندانی هستند که حقوقی دارند و لاجرم آنها را مطالبه می‌کنند. از سویی دیگر، امروزه ما با ادغام جوامع در یک فرآیند کلی روبرو هستیم که به جهانی شدن مشهور شده است. جهانی شدن مرزهای ملی را کمرنگ می‌کند و موجبات تاثیرپذیری بحرانهای فراملی بر پدیده‌های فروملی را فراهم می‌کند. در چنین دیالکتیکی مسائل همدیگر را تشدید می‌کنند و برای مثال، در مورد حقوق شهروندی، شهروندان دست به مطالبه‌گری دوگانه می‌زنند، از یک سو، حقوق مصرح در قوانین داخلی را تمنا می‌کنند و از سویی دیگر سر در سودای حقوق و مطالباتی دارند که به واسطه جهانی شدن از جامعه‌ای به جامعه‌ای یا جوامعی دیگر منتشر می‌شود. بدیهی است ایران نیز با توجه به تعاملات و ارتباطاتی که وجود دارد در این چرخه دیالکتیکی قرار دارد و مسئله حقوق شهروندی با ملاحظه به تاثیرات جهانی شدن اهمیت بیشتر و چالش آفرینی تندتری خواهد داشت. در همین راستا، پرسش اصلی این مقاله، این است که جهانی شدن با توجه به نظریه حقوق شهروندی چه چالشهایی برای گفتمان انقلاب اسلامی و قوه قضاییه ایجاد می‌کند. در ادامه این پرسش به تفصیل بررسی خواهد شد تا حتی المقدور موضوع به ایضاح نظری برسد. هدف مقاله بیش از آن که یافتن پاسخ باشد، «مسئله‌شناسی» و وضوح بخشی به ابعاد یک پدیده بحران‌زا است.

چارچوب نظری: تئوری حقوق شهروندی

^۱ Jus gentium

با ظهور و گسترش دولت-ملتها از یک سو، و از سوی دیگر، امواج جهانی دموکراسی خواهی، مفهوم شهروندی و حقوق شهروندی در کانون توجه نظریه پردازان و فعالان سیاسی و جنبشهای اجتماعی قرار گرفته است. تحلیلهای گوناگونی از مفهوم شهروندی در گرایشهای مختلف علوم انسانی ارائه شده است. به طور کلی، می توان شهروندی را در یک مفهوم به «حق نوین تمامی انسانها برای زیستن و داشتن حقوق بنیادین» معنی کرد. با پذیرش این موضوع که حقوق شهروندی به همگان تعلق دارد و از این حیث نمی توان میان افراد تفاوت قائل شد؛ دو نتیجه مهم در روابط داخلی و بین المللی پدیدار می شود: نخست این که، شهروندی نماد هویت ملی همه اشخاصی به شمار می آید که در آن کشور ساکن هستند؛ دوم این که، با کمی دقت می توان دریافت که در برخورداری از حقوق بنیادین و مطالبه آن برای تمامی انسانها در یک کشور، تفاوتی میان اتباع و دیگر افراد وجود ندارد (السان، ۱۳۸۷: ۳).

پس می توان گفت که شهروندی اساساً پدیده‌ای جدید است که در رابطه ذاتی با دولت تعریف می‌شود و بیش از آن که در چارچوب تعلق به امت‌های مذهبی تعیین شود، زاده تکوین و شکل گیری ملت‌ها است.

تعاریف مختلفی از شهروندی وجود دارد؛ اما در هر حال، «اساساً کسی شهروند شمرده می شود که تنها فرمانگزار دولت نباشد، بلکه از حقوق فطری و طبیعی نیز برخوردار باشد و دولت این حقوق را رعایت و از آن حمایت کند. منزلت شهروندی را قوانین هر دولتی تعیین می کند و معمولاً تابع دو سنجه است: یکی زادگاه، و دیگری ملیت پدر و مادر. شهروندی یک کشور از راه ازدواج با زن و مرد شهروند آن کشور نیز به دست می آید. اما این گونه شهروندی معمولاً همه حقوق شهروندی (از جمله کسب مشاغل دولتی) را با خود نمی آورد (راسخ، ۱۳۸۲: ۲۷)».

کلمه حقوق جمع کلمه حق می باشد؛ که در لغت به معنای راست و ثابت و همچنین معنای سزا می باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۱۶۶۹). به عبارتی حقوق جمع حق است خواه حق جزئی باشد خواه حق کلی. خواه حق الله باشد یا حق الناس و خواه حق فردی باشد یا حقوق عمومی یا خصوصی (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۱۷۱۶).

حقوق شهروندی در آن مفهوم که بر ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق تمام افراد بشر دلالت دارد، به هیچ وجه، محدوده‌ای به نام شهر و روستا ندارد و نامگذاری آن به این عنوان ناشی از مسامحه و ترجمه از واژه انگلیسی مربوطه^۱ می‌باشد. حقوق به مفهوم شهروندی هر چند در پاره‌ای از اقسام «فطری» بوده و از ابتدای تاریخ انسانیت همزاد بشر بوده است، اما در اکثر موارد، نتیجه تلاش‌های انسان‌های حق‌خواهی می‌باشد که سالها بلکه قرن‌ها برای دستیابی به آن جان فشانی کرده‌اند. حقوق شهروندی را باید نماد «هویت جمعی» نامید، زیرا پیش از آن که به محدوده خاصی از جهان وابسته باشد، تبلوری از اعلامیه تاریخی «حقوق بشر» است؛ به عنوان نخستین منبع معتبر بنیادی‌ترین حقوق قابل تصور برای افراد بشر است. از سوی دیگر، این حقوق برای تمامی انسانها بدون هیچ گونه تبعیض وجود دارند، اگرچه بررسی‌ها نشان می‌دهند که باید محدوده مشخصی برای حقوق شهروندی قائل شد. حقوق شهروندی - اگر به مفهوم عام و جهانی آن مورد توجه قرار بگیرد - می‌تواند به عنوان نماد هویت جمعی و وحدت ملتها به شمار آید. جدایی‌ناپذیر بودن این حقوق از دارندگان آن و لزوم شفافیت ابعاد آن و این که حقوق شهروندی، با تغییر و پیشرفت جوامع و فرهنگها، در حال تحول و توسعه است و اسناد قانونی موجود برای الزامی کردن این حقوق نیز به مرور زمان تکمیل و ثبت گردیده است، به گونه‌ای که به جرات می‌توان گفت حقوق شهروندی به بخش «خلل‌ناپذیر» حقوق انسانها تبدیل شده‌اند (السان، ۱۳۸۷: ۴).

این بخش خلل‌ناپذیر در واقع بنیاد «تابعیت» را نیز شکل می‌دهد. چرا که برخی بر این باورند که اصلی‌ترین پرسش فلسفه سیاسی این است که «چرا و با چه شرایطی فرد باید از دولت تبعیت کند؟» و رایج‌ترین پاسخ را این می‌دانند که تکلیف افراد به پیروی مشروط به رفتار عادلانه دولت با آنها یا به طور کلی مشروط به تامین و تضمین روابط عادلانه است (راسخ، ۱۳۹۵: ۳۲۱)، و این رفتار عادلانه در واقع چیزی نیز جز تامین و تضمین همان حقوقی که مبنای شهروندی را تشکیل می‌دهد و عمده دلیل ورود افراد به قرارداد اجتماعی است. بنابراین شهروندی ذاتاً متضمن دارا بودن حق و حقوقی است که ظاهراً سلب‌ناشدنی است. این حق بنیادین سلب‌ناشدنی را حقوق ذاتی مکنون در مفهوم شهروندی می‌نامند. این حقوق

^۱ Citizenship Right

نوعی حق طبیعی است. بدین معنا که اگر قاعده‌ای، مستقل از اراده دولت وجود داشته باشد و براساس آن نتوان آن را لغو کرد یا تغییر داد، حتی از رهگذر قانون اساسی، به این جهت که عمیقاً در وجدان بشریت و وجدان هر انسان عاقلی ریشه دارد، این قاعده را می‌توان حقوق طبیعی نامید. حقوقی که در چارچوب اصول کلی حقوقی، ذاتی تلقی شده، لذا فراتر از اراده دولت‌ها تجلی می‌یابد (شریفی طرازکوهی، ۱۳۷۷: ۹).

در ادبیات گسترده نظریه‌های شهروندی، هسته مشترک تعاریف ارائه شده از شهروندی به شرح ذیل می‌باشد: نوعی پایگاه و نقش اجتماعی مدرن برای تمامی اعضای جامعه؛ مجموعه به هم پیوسته‌ای از وظایف، حقوق، تکالیف و مسئولیتها و تعهدات اجتماعی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی همگانی، برابر و یکسان؛ احساس تعلق و عضویت اجتماعی مدرن برای مشارکت جدی و فعالانه در جامعه و حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی؛ برخورداری عادلانه و منصفانه تمامی اعضای جامعه از مزایا، منافع و امتیازات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی فارغ از تعلق طبقاتی، نژادی، مذهبی و قومی (محسنی، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

عموماً تئوری شهروندی از یک سو هم بسته با تکوین نظریه دولت مدرن است و از سویی دیگر، از آنجایی که غالباً نظریه‌پردازان اصلی آن - کسانی چون توماس هابز، جان لاک، و ژان ژاک روسو - پدران لیبرالیسم نیز هستند، این نظریه بیش از هر چیزی نوعی از نظریه لیبرالیستی شهروندی است. اما اگرچه تئوری غالب در حوزه شهروندی رنگ و ریشه‌ای لیبرالی دارد، ولی مورد پذیرش عام متفکرین حال حاضر جهان نیست؛ و غیر از نقدهایی که از اردوگاه‌های تمدنی رقیب - همچون تمدن اسلامی - علیه نظریه شهروندی لیبرالی ارائه می‌شود، در میان غربیان نیز منتقدانی جدی دارد؛ فلذا باید توجه داشت که نظریه لیبرالی شهروندی اگرچه نظریه غالب است ولی از عیب و نقیصه خالی نیست و منتقدان درون تمدنی - از تمدن غربی - بسیاری نیز دارد. برای مثال، از نظر منتقدینی همچون آیریس ماریون یانگ^۱، نظریه شهروندی لیبرال در عین این که رهایی بخش است سرکوبگر نیز هست. بدین معنا که نظریه شهروندی لیبرال با طرح موضوع همه شمولی به تدریج، امتیازات اشرافی را با

^۱ Iris Marion Young

ادّعی حقوق سیاسی برابر به چالش کشید و بدین گونه زنان، کارگران، یهودیان، سیاهان و دیگران را در شمولیت شهروندی قرار داد؛ اما در عین حال دو معنای دیگر از همه شمولی را نیز پرورش داد که بعد رهایی‌بخش شهروندی را مخدوش می‌سازد. یک معنا عمومیت است که براساس آن شهروندان می‌بایست به منظور اجماع بر سر خیر مشترک، تفاوت‌های خود را کنارگذارند. معنای دیگر یکسانی و متحدالشکلی است که بر اساس آن قوانین، فارغ از میزان تأثیر آن بر افراد و گروه‌ها به صورت یکسان بر همه اعمال می‌شوند. در این معنا، قوانین تفاوت‌های فردی و گروهی را در نظر نمی‌گیرند. از نظر یانگ، این دو معنا از همه شمولی، متضمن طرد، محرومیت و سرکوبی گروه‌های اجتماعی متفاوت است. بر همین اساس، یانگ شهروندی عمومی به معنای پذیرش یک خیر همگانی توسط تمامی شهروندان و شهروندی متحدالشکل به معنای رفتار یکسان با همه شهروندان را نافی مشارکت اجتماعی کامل تمامی گروه‌ها در عرصه سیاسی و اجتماعی می‌داند. چه این که این دو معنا از شهروندی مستلزم همسان‌سازی یا جذب فرهنگی از یک سو، طرد و سرکوب تفاوت‌های فرهنگی از سوی دیگر است. در مقابل یانگ معتقد است، شمولیت و مشارکت همه گروه‌ها در زندگی سیاسی-اجتماعی، مستلزم شهروندی متمایز یا همان اعطای حقوق خاص به گروه‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت است (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

از همین رو، می‌توان گفت که نظریه شهروندی و حقوق ناشی از آن در یک وضعیت تناقض گونه به سر می‌برد. چرا که از یک سو، روند غالب تحولات جهانی است و با ظهور دولت-ملتها و گسترش امواج دموکراسی خواهی در جهان، بیشتر جوامع به سمت ظهور و بروز نیروهای اجتماعی شهروندمحور متمایل شده‌اند، ولی در کنار آن، این الگوی شهروندی و مطالبه حقوق شهروندی با فروپاشی هیمنه غرب، از آن مدل جهانشمول اروپامحور و غرب‌محور فراتر رفته است و اکنون جوامع مختلف به دنبال الگوهای شهروندی خاص خودشان هستند. بنابراین می‌توان از الگوی شهروندی موجود در جهان معاصر به عنوان الگوی وحدت در کثرت^۱ یاد کرد. همگی در شهروند بودن و شهروندخواهی مشترک‌اند ولی الگوی تحقق این شهروندی از هژمونی لیبرالیسم خارج شده و جوامع مختلف در حال تجربه

^۱ identity in difference

کردن شهروندی ناب خویش‌اند.

حقوق شهروندی در گفتمان انقلاب اسلامی

جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک حاکمیت برآمده از اراده ملت که در یک انقلاب مردمی متبلور شده است، اساساً یک نظام سیاسی حق‌مدار است. گفتمان انقلاب اسلامی، همان گونه که در قانون اساسی بر آن تصریح شده، تصویری حق‌مدار از اعضای جامعه دارد و برخلاف نظامهای استبدادی حقوق افراد را به رسمیت می‌شناسد. در مقدمه قانون اساسی آمده است: «شیوه حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی کمال بگشاید.»

این حق‌مداری و التفات به حقوق شهروندان در قانون اساسی جمهوری اسلامی (که در واقع یک قرارداد اجتماعی ملهم از گفتمان انقلاب اسلامی است) بازتاب گسترده‌ای داشته است. برای مثال، در همین راستا، در بخشهایی از اصل سوم موارد زیر قابل ملاحظه است: «تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون؛ مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش؛ رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی؛ تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.»

اصولاً قانون اساسی هر کشوری یک سند ملی و به اصطلاح یک میثاق ملی است که در آن حدود اعمال قدرت جامعه به نمایندگی دولت و نیز حد و مرز اعمال آزادیهای شهروندان و حقوق آنان معین گشته و نقطه تعادل بین حقوق دولت و شهروندان تبیین می‌گردد. به جهت اهمیت حقوق شهروندان که ماهیتاً ذاتی است، تبعیت این حقوق در قوانین اساسی دموکراتیک به گونه‌ای است که ابتدا حقوق شهروندان و حد و مرز آنها در اصول اولیه بیان می‌گردد (قاضی، ۱۳۸۳: ۳۹).

این حقوق شهروندی مُصرح در قانون اساسی ابعاد مختلفی دارد. کما این که نظریه‌پردازان نیز این حقوق را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند. «حقوق مدنی که به حقوق فرد در قانون اطلاق می‌شود و شامل آزادی افراد برای زندگی در هر جایی است که انتخاب می‌کنند،

آزادی بیان و مذهب، حق مالکیت و حق دادرسی یکسان در برابر قانون است. دومین نوع حقوق شهروندی حقوق سیاسی است، به ویژه حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن. سومین نوع حقوق شهروندی حقوق اجتماعی است. این حقوق به حق طبیعی هر فرد برای بهره مند شدن از یک حداقل استاندارد رفاه اقتصادی و امنیت مربوط می‌شود. حقوق اجتماعی تا اندازه زیادی در نتیجه نیروی سیاسی برقرار گردیده که گروهها یا طبقات فقیرتر توانسته اند از طریق به دست آوردن حق رأی کسب کنند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۶).

پس می‌توان گفت که حقوق مدنی؛ حقوق سیاسی؛ و حقوق اجتماعی سه مولفه حقوق شهروندی هستند که دست بر قضا در قانون اساسی و قوانین موضوعه ایران التفات قابل توجهی به آنها شده است. تمام این حقوق در فصل حقوق ملت قانون اساسی مورد تاکید قرار گرفته است. با این حال، اگر چه در قانون اساسی کشورمان، فصل سوم به «حقوق ملت» تخصیص داده شده است، ولی فصلی مجزا با نام «حقوق شهروندی» در آن به چشم نمی‌خورد، این در حالی است که در دیگر قوانین عادی نیز تا سال ۸۳ سخنی از حقوق شهروندی به میان نبود، تا اینکه برای نخستین بار واژه حقوق شهروندی با صدور و ابلاغ بخشنامه آیت الله شاهرودی (رئیس وقت قوه قضاییه) در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۸۳ وارد ادبیات حقوقی ایران شد (شفیعی، ۱۳۹۹: ۵۸). پس اساساً اگر چه مفهوم حقوق شهروندی از قانون اساسی غایب بوده ولی مضمون آن حاضر بوده است. در فصل سوم قانون اساسی که مشهور به فصل حقوق ملت است در اصل نوزدهم آماده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.» و در ادامه در اصل بیستم می‌گوید: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.»

با این حال، همان گونه که ذکرش گذشت، ورود رسمی مفهوم حقوق شهروندی به ادبیات سیاسی-حقوقی ایران از سال ۱۳۸۳ بوده است. بنا بر پیش فرض مقاله، توجه به این مفهوم یکی از تاثیرات تحولات جهانی شدن بر حوزه شهروندی در ایران بوده است. از آن تاریخ به بعد، بارها و بارها، شهروندی و حقوق شهروندی در کانون توجه ارکان مختلف نظام سیاسی در ایران قرار گرفته است. از جمله در «سند تحول قضایی»؛ «منشور حقوق شهروندی»؛ قانون «احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی».

در همین راستا، برای مثال، مقنن در ماده ۱۰۰ قانون برنامه چهارم و در فصل ارتقاء امنیت انسانی و عدالت اجتماعی نیز دولت را موظف کرده که «به منظور ارتقاء حقوق انسانی، استقرار زمینه‌های رشد تعالی و احساس امنیت فردی و اجتماعی در جامعه و ...»، «منشور حقوق شهروندی» را مشتمل بر محورهای زیر تنظیم و به تصویب مراجع ذیربط برساند: الف) پرورش عمومی قانونمداری و رشد فرهنگ نظم و احترام به قانون و آیین شهروندی؛ ب) تأمین آزادی و صیانت از آراء مردم و تضمین آزادی، در حق انتخاب شدن و انتخاب کردن؛ ج) هدایت فعالیتهای سیاسی، اجتماعی به سمت فرایندهای قانونی و حمایت و تضمین امنیت فعالیتها و اجتماعات قانونی؛ د) تأمین آزادی و امنیت لازم برای رشد تشکلهای اجتماعی در زمینه صیانت از حقوق کودکان و زنان؛ هـ) ترویج مفاهیم وحدت آفرین و احترام آمیز نسبت به گروه‌های اجتماعی و اقوام مختلف در فرهنگ ملی؛ و) حفظ و صیانت از حریم خصوصی افراد؛ ز) ارتقاء احساس امنیت اجتماعی در مردم و جامعه (شفیعی، ۱۳۹۹: ۶۸).

همان گونه که مشاهده می‌شود، بیشتر موارد ذکر شده در منشور حقوق شهروندی، از نوع همان حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی است که در کلیت آن می‌تواند حقوق شهروندی را تشکیل دهد. ولی سواى از آن، چیزی که حائز اهمیت است، رشد قابل توجه اسناد بالادستی در زمینه حقوق شهروندی و رواج مفاهیم مرتبط با آن است که نشان می‌دهد تحولات اجتماعی داخلی و برآیند نیروهای اجتماعی ملی و فراملی به سمت ظهور و بروز شهروندی در حرکت بوده‌اند، فلذا سازوکارهای تقنینی جمهوری اسلامی نیز با درک این تحولات کوشیده است آن را در چارچوبهای حقوقی-قانونی مورد حمایت قرار دهد.

با این حال، مبنای شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی یک مبنای دوگانه است که ریشه در بنیادهای تمدن اسلامی دارد. بدین معنا که از یک سو، شهروندی را بر مبنای عقیده تعریف می‌کند - کما این که در مقدمه قانون اساسی آمده است: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می‌باشد.» و در اصل اول آمده است: «حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن...» - و از سویی دیگر، آن را بر مبنای ملت استوار می‌کند.

بنابراین، این پرسش از دیرباز در فضاهای فکری بعد از انقلاب مطرح بوده که آیا اساساً

«شهروند» در جمهوری اسلامی صرفاً به مسلمانان شیعه اطلاق می‌شود یا همچون دولت-ملتهای مدرن تمامی افراد دارای تابعیت را در بر می‌گیرد. برداشت عمومی آن است که شهروندی در جمهوری اسلامی به همان معنای عام آن است و محدود به گرایش دینی نیست. حسینعلی منتظری در این باب می‌نویسد: «هر شهروندی دارای حقوق اجتماعی است که در قانون اساسی ذکر شده است؛ و اختصاص به مسلمان ندارد. حقوق غیر مسلمانان در مثل جامعه ایران تابع توافق‌هایی است که در قرارداد میان آنها و مسلمانان و حاکمیت اسلامی منعقد شده، و یا در قانون اساسی بیان شده است. (عقد ذمه) حضرت امیر (ع) در نامه به مالک اشتر در رابطه با مردم می‌فرماید: «فإنهم صنفان: إما أخ لك في الدين، أو نظير لك في الخلق...» (مردم دو دسته هستند: یا هم نوع تو هستند و یا هم کیش تو)؛ این جمله اشاره است به حق هم نوعی و حق هم کیشی. حقوق اجتماعی اهل سنت نیز همانند شیعیان است؛ مگر این که در قراردادهای توافق شده (همچون قانون اساسی) پیش‌بینی دیگری شده باشد، و جنبه اکثریت ملت را در نظر گرفته باشد. و کسانی که دارای نظریات انتقادی خاصی هستند و به اصطلاح امروز به آنها مخالف سیاسی گفته می‌شود - از هر فرقه و مذهبی که باشند - دارای حقوقی هستند (قرشی و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۹)».

بنابراین در نهایت مبنای شهروندی در جمهوری اسلامی ایران «تابعیت» است که در واقع بر اساس یک قرارداد اجتماعی مدنی تعریف می‌شود و همین می‌توان بنیاد ایجاد حق باشد. فلذا باید گفت که حقوق شهروندی در نظام اسلامی - همچون تمام دولت‌های جهان - در واقع حقوق ناشی از تابعیت است. بنا به تعریف «تابعیت عبارت است از عضویت فرد - حقیقی یا حقوقی - در جمعیت تشکیل دهنده دولت، که بیانگر رابطه حقوقی، سیاسی و معنوی فرد تابع با دولتی معین می‌باشد و ثمره آن بهره‌مندی وی از حقوقی است که به موجب قوانین کشور متبوع برای شهروندان آن وجود دارد» از منظر اسلام تابعیت بر یکی از دو پایه ایمان (اسلام) و پیمان استوار است؛ از این رو، فردی تابع دولت اسلامی به شمار می‌رود و از حقوق شهروندی بهره‌مند می‌گردد که یا مسلمان باشد و یا کتابی‌ای (اهل کتاب) که با دولت اسلامی پیمان ذمه (اهل ذمه) بسته است. بنابراین از دیدگاه اسلام، مرز خودی یا بیگانه بودن فرد تنها با یکی از دو معیار یاد شده تعیین می‌گردد (قرشی و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۰).

بدیهی است که در اینجا «پیمان» همان «قرارداد اجتماعی» است که بر اساس آن افراد وارد نظم مدنی می‌شوند.

خلاصه آن که جمهوری اسلامی ایران، همچون دیگر دولت-ملتهای جهان معاصر، اجتماعی از شهروندانی است که تابعیت آن را دارند، و بر مبنای همین تابعیت دارای حقوقی مدنی هستند که در ابعاد مختلف مجموعاً حقوق شهروندی آنها را تشکیل می دهد؛ و بدیهی است که «حق» همیشه «مطالبه» می شود. حق ذاتاً تمایل به آن دارد که از سوی ذی حق طلب شود و همیشه مطالبه حق تنشهای خاص خودش را نیز به همراه دارد.

چالش جهانی شدن و نظریه حقوق شهروندی در قوه قضاییه جمهوری اسلامی

جهانی شدن^۱، اصطلاحی است که از اواسط دهه هشتاد میلادی در ادبیات این حوزه متداول شده است و به معنی فروریختن مرزهای محلی و ملی و فراتر رفتن از آن در سطح جهانی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی بوده است؛ که نتیجه فرآیند آن دگرگون شدن ساختارهای محلی است. فرایند جهانی شدن، ابعاد و دامنه آن آنقدر وسیع و گسترده است که تمام شئون و احوالات زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است، تا جایی که برخی از صاحب نظران آن را به عنوان بزرگترین رخداد تاریخ بشری یاد کرده اند. به طوری که در تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در نتیجه جهانی شدن، در چند دهه گذشته در پرتو توسعه انقلاب ارتباطات الکترونیکی، مفهوم فاصله و فضا به گونه ای غیرقابل تصور در هم ریخته است. اصولاً جهانی شدن به شکل امروزی آن از زمان فروپاشی کمونیسم و نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد عینیت یافته است. در واقع جهانی شدن به فرآیندی اطلاق می شود که طی آن جریان آزاد اندیشه، انسان، کالا، خدمات، و سرمایه در دنیا میسر و محقق گردد (فرهادی محلی، ۱۳۹۰: ۶۸).

در همین راستا با گسترش امواج جهانی شدن، شهروندی نیز دچار تحول شده است. پیش فرض این تحقیق این است که شهروندی پدیده ای مدرن است، فلذا ملاحظات نظری آنتونی گیدنز در مورد جهانی شدن را – که آن را در تداوم مدرنیته و تالی منطقی آن می داند – مد نظر قرار می دهد؛ از نظر گیدنز، مدرنیته پدیده ای ذاتاً جهانی است و این قضیه در برخی از بنیادی ترین ویژگیهای نهادهای مدرن، به ویژه از جاکندگی و بازاندیشی این نهادها، آشکار است (گیدنز، ۱۳۹۲: ۷۶).

^۱ Globalization

گیدنز جهانی شدن را نتیجه پویای مدرنیته (بازاندیشانه) تلقی می‌کند که در بردارنده چیزی است که آن را تکیه برداری (بی‌ریشگی) روابط اجتماعی از طریق فاصله گذاری زمانی - فضایی و استفاده بازاندیشانه از دانش می‌نامد. بنابراین اگر بپذیریم که شهروندی، در تداول متأخر آن، پدیده‌ای مدرن و متعلق به عصر دولت-ملتها است، باید قبول کنیم که به تعبیر آنتونی گیدنز، تحولات این دوره از جمله موضوع شهروندی و حقوق ناشی از آن، در دیالکتیکی از تجدد و جهانی شدن به پیش می‌رود. از نظر گیدنز یکی از ویژگیهای متمایز تجدد عبارت است از تأثیرات متقابل فزاینده بین دو «حد نهایی» برون مرزی و درون مرزی، یا بین تأثیرات جهانی از یک سو و گرایش های درونی از سوی دیگر. لذا گیدنز یکی از مهمترین آثار خودش را در توصیف همین پدیده - تجدد و تشخیص - نامگذاری می‌کند. از نظر گیدنز، جهانی شدن فعالیتهای اجتماعی ارمغان عصر تجدد است. جهانی شدن در واقع به معنای درهم گره خوردن رویدادهای اجتماعی و روابط اجتماعی سرزمینهای «دور دست» با تار و پود موضعی یا محلی جوامع دیگر است؛ گیدنز می‌گوید قصدش طرح این موضوع است که تغییر شکل هویت شخصی و پدیده «جهانی شدن» در دوران مدرنیته متأخر، دو قطب دیالکتیک محلی و جهانی را تشکیل می‌دهند. به عبارت روشن تر، حتی تغییرات وجوه بسیار خصوصی زندگی شخصی نیز مستقیماً با تماسهای اجتماعی بسیار وسیع و پر دامنه ارتباط دارد. برای نخستین بار در تاریخ بشریت، «خود» و «جامعه» در محیطی جهانی با یکدیگر به تعامل می‌پردازند. تردیدی نیست که محتوی و شکل نگرانیها و تشویشهای اجتماعی دگرگون شده است (گیدنز، ۱۳۹۰: ۲۷). در اینجا عبارت «تغییرات وجوه بسیار خصوصی زندگی شخصی» بسیار حائز اهمیت است، چون یکی از عمده تأثیرات جهانی شدن که در حقوق شهروندی هم جلوه بارزی می‌یابد «سبک زندگی»^۱ افراد و «حوزه خصوصی»^۲ آنها است. بنابراین، جهانی شدن که تأثیر پذیری پدیده‌ها و اتفاقات محلی از مناسباتی است که کیلومترها دورتر رخ می‌دهد و برعکس؛ (چرا که این یک فراگرد دیالکتیکی است (گیدنز، ۱۳۹۲: ۷۷))، بیش از هر چیزی سبک زندگی افراد و حوزه خصوصی شان را - به واسطه پیدایش وسایل ارتباط جهانی آنی و ترابری انبوه - به الگوهای جهانی در می‌آورد که به واسطه فرایندهای غیرقابل کنترل تعریف می‌شوند. جهانی شدن پدیده‌ای فراسوی صرف مناسبات اقتصاد و سرمایه

^۱ life style

^۲ private domain

است. به تعبیر گیدنز: «جهانی شدن تنها پدیده ای اقتصادی نیست و همچنین نباید آن را با پیدایش یک «نظام جهانی» یکی انگاشت. جهانی شدن در واقع تغییر شکل زمان و مکان است. من آن را چونان «کنش از راه دور» تعریف می کنم و تشدیدش را در سالهای اخیر به پیدایش وسایل ارتباط جهانی آنی و ترابری انبوه مرتبط می دانم. جهانی شدن نه تنها به ایجاد نظامهای پهن دامنه بلکه همچنین به تغییر شکل بافتهای محلی و حتی شخصی تجربه اجتماعی مربوط است. جهانی شدن نه یک فراگرد واحد بلکه آمیزه پیچیده ای از فراگردهایی است که غالباً به شیوه های تناقض آمیزی عمل می کنند و کشمکشها، گسستها و صورتهای قشریندی جدیدی را به بار می آورند. برای نمونه احیای ملیت گرایی های محلی و تشدید هویت های محلی با تأثیر جهانی شدن در نقطه مقابل آن، پیوستگی مستقیم دارد. در نتیجه مستقیم جهانی شدن، امروزه می توان از پیدایش یک «سامان اجتماعی پسا سنتی»^۱ سخن گفت (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۴).

بنابراین جهانی شدن نظم اجتماعی جوامع ملی را دگرگون می کند. چرا که نیروهای جهانی با تحولات فروملی ارتباط برقرار می کنند و بر آن تأثیر می گذارند. جهانی شدن سنتها و باورها و فرهنگها را متحول می کند. فی الواقع، جهانی شدن موجب شده بنا بر ضرورت و تأثیر استراتژیک، از «فرهنگ جهانی» سخن به میان آید. این اصطلاح، حاکی از باور به حرکت همگون ساز تحولات جهانی در جهت ادغام «فرهنگها» در قالبی واحد و با خصوصیات عام و فراگیر دارد. با این حال، باید نسبت به تعمیمهای تک بُعدی حساسیت بیشتری داشت، تا سویه های دیگر روندهای جاری، مورد غفلت قرار نگیرد. بر این اساس، می توان گفت در شرایط جدید جهانی، فضا برای برخوردها و تماسهای میان فرهنگی بسیار مهیا تر از گذشته است. این امر، می تواند به تسریع در فرایندهای انتقال هنجارهای فرهنگی و پر شتاب شدن مداوم دگرگونیهای فرهنگی منجر شود (فرهادی محلی، ۱۳۹۰: ۹۴).

پس یکی از کانونهای دگرگونی، هنجارها و باورها و فرهنگها است که خود موجب تحول در نوع و جنس مطالبات شهروندی می شود. پیش تر گفته شد که مسئله شهروندی و حقوق ناشی از آن یکی از جدی ترین مسائل حوزه عمومی عصر جدید است که تقریباً همه دولتها با آن روبرو هستند. امواج جهانی شدن و رشد نیروهای اجتماعی مطالبه گر بر شدت

^۱ Post traditional social order

اهمیت این مسئله افزوده است. شهروندی عصر جهانی شده از یک سو مطالبات داخلی دارد و از سویی دیگر همگام با تحولات جهانی مطالبات فراملی را تبدیل به مسائل فروملی می‌کند. با این مقدمات، باید توجه داشت که جهانی شدن «سبک زندگی» و «حوزه خصوصی» را دگرگون می‌کند و مطالباتی ایجاد می‌کند که از سوی نیروهای اجتماعی به مثابه «حقوق» تلقی می‌شود. و از این نکته باید به مسئله حائز اهمیت رسید که همانا تلقی برخی از مسائل در قامت «حقوق» است که می‌تواند محل مناقشه باشد.

به نظر می‌رسد که امروزه اصلی‌ترین چالش ناشی از جهانی شدن در حوزه حقوق شهروندی برای قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران، تحولات و دگرگونی‌ها در مولفه‌های حوزه خصوصی افراد باشد. برای مثال، نوع پوشش، نوع آرایش و پیرایش، نوع روابط و تعاملات اجتماعی، روابط فضای مجازی، تولیدات بصری و سمعی، دگرگونی در هنجارهای موسیقایی، و مواردی از این دست که رواج غیر قابل کتمانی در طبقات اجتماعی مختلف پیدا کرده و دیگر محدود به طبقه متوسط شهری در کلانشهرها نیست. این تحولات جملگی ناشی از امواج جهانی شدن است که برای مثال، هنجارهای پوشش و پوشاک فلان سینماگر غربی را همچون یک هنجار پوشش و پوشاک در کشوری اسلامی همچون ایران می‌فهمد و می‌خواهد نه تنها آن را معیار زندگی قرار دهد، بلکه همانها را همچون یک «حق» مطالبه می‌کند. چالش رادیکال بین نیروهای اجتماعی و قوه قضاییه - به عنوان رکن اصلی پاسداری از قانون در نظم سیاسی فعلی که برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی است - آنجا اوج می‌گیرد که برخی از این موارد - همچون موضوع حجاب - در قانون موضوعه جرم‌انگاری نیز شده‌اند. یعنی در واقع قوه قضاییه از یک سو با شهروندانی روبرو می‌شود (به ویژه در جوانان که عموماً از هیجانات فراگیر آکنده‌اند) که برخی از مطالبات جهانی شده را همچون حقوق شهروندی در داخل مرزهای یک نظم سیاسی مشخص مطالبه می‌کنند، و از سویی دیگر، باید به مجموعه قوانینی عمل کند که اصولاً چنین حقوقی را ایجاد نکرده‌اند.

تشن میان نیروهای اجتماعی و نهاد متولی قانون، بی‌تردید چالش فراگیری است که به واسطه جهانی شدن بر جامعه‌ای همچون ایران تحمیل شده است. قوه قضاییه به عنوان بخشی از یک حکومت مردمسالار دینی از یک سو موظف است تا حقوق شهروندان را رعایت کند و از

سویی دیگر بایستی پایبند به قانون و متولی آن باشد. به نظر می‌رسد که قوه قضاییه به عنوان یکی از سه رکن یک نظم سیاسی برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی، همچون تمام نظام‌های سیاسی مستقر و پایدار شده، از آنجایی که اساساً به دنبال ثبات و پایداری و آرامش در جامعه است، بیش از آن که تمایل به مقابله با این گونه تنش‌های اجتماعی در حقوق شهروندی داشته باشد، خواهان آن است که تا حد ممکن مدارا کند. برای مثال، برخلاف پروپاگاندای رسانه‌ای غرب، حجم احکام صادره در حوزه‌های مرتبط با سبک زندگی و حوزه خصوصی اصولاً بسیار پایین بوده است. با این حال به نظر می‌رسد، برای آن که قوه قضاییه (به عنوان بخش نهادمند شده گفتمان انقلاب اسلامی در این حوزه) با این چالش‌ها رویاروی شود می‌تواند از سه ظرفیت ساختاری‌اش استفاده کند: اول این که با توجه به ذات سیال قانون و لزوم به روز رسانی قوانینی که در منطقه الفراغ شرع قرار دارند و مربوط به حوزه‌های عرفی هستند، قوانین لازم تصویب یا به روز شود. البته اصولاً بخش‌های تخصصی سازوکارهای تقنینی جمهوری اسلامی این وظیفه را بر عهده دارند، ولی با کمک ابزارهایی که در سند تحول قضایی پیش بینی شده است، می‌توان به این مهم یاری رساند. برای مثال، در بخش‌هایی از سند این چنین می‌خوانیم: «جمع‌سپاری ثبت مصادیق آراء متعارض و داده کاوی اطلاعات «سامانه مدیریت پرونده» به منظور افزایش صدور آراء وحدت رویه با ایجاد «سامانه آراء متعارض» (دیوان عالی کشور، دادستانی کل کشور، مرکز آمار و فناوری اطلاعات - میان‌مدت)»، «سند تحول قضایی التفاتی جدی به فناوریهای نوین نیز دارد که سزاوار ستایش است: «ایجاد «دستیار هوشمند قضائی» به منظور دسترسی یکپارچه قضات در فرایند رسیدگی به اطلاعات مورد نیاز نظیر قوانین، آراء وحدت رویه، اصراری، نظریه‌های مشورتی، پرونده‌های مشابه، پرونده شخصیت متهم و ارائه پیش نویس دادنامه با قابلیت اتصال به «سامانه مدیریت پرونده» (مرکز آمار و فناوری اطلاعات، دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری، سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادستانی کل کشور - میان‌مدت) (قرشی و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۰)». لذا مشاهده می‌کنیم که کادر تخصصی قوه قضاییه نیز لزوم توجه به تحولات عصر جدید برای ارتقای کیفیت قضا را درک کرده‌اند.

دوم آن که قوه قضاییه بایستی از ظرفیتهای تعاملی‌اش با جامعه که عموماً در معاونت پیشگیری از جرم وجود دارد، بیش از پیش استفاده کند. فرهنگ سازی، تعاملات مثبت، ایجاد حس اعتماد، تصویرسازی رسانه‌ای، و گفتگو با نهادهای مدنی واسطه برای ایجاد فهم متقابل میان

شهروندان و قوه قضاییه، می‌تواند منجر به کاهش تنشها و افزایش رفتارهای مدنی در جامعه بشود. سوم، و در نهایت، این که قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک حکومت علوی و برآمده از گفتمان یک انقلاب اسلامی، متکی بر ذخایر فقه پویای شیعه، بایستی بیش از پیش برای راهکارهای قانونی تعامل با جامعه در حقوق شهروندی از ظرفیتهای اجتهاد و فقهات شیعه بهره ببرد. بی تردید فقه اهل تشیع، با اتکای بر اقیانوس تعالیم ائمه اطهار و سنت نبوی، برای همیشه و همواره، برای همه وضعیتهای و حالات زندگی بشری، دستورالعملهای لازم را می‌تواند فراهم کند، و بهتر آن که از این ظرفیتهای نهایت بهره برداری انجام شود.

نتیجه‌گیری

شهروندی به مثابه عضویت ناشی از قرارداد اجتماعی در یک دولت-ملت، اساساً متضمن حقوقی است که همچون هر حق دیگری مطالبه می‌شود و بدیهی است که مطالبه حق گاهی می‌تواند به تازم حقها، ندرت منابع، تفاسیر مختلف از یک حق، مقاومت مکلف، و یا موانع دیگر برخورد کند و موجبات تنش و درگیری را فراهم کند. بنابراین، حق بالذاته در بطن خودش نوعی از تنش را حمل می‌کند. از سویی دیگر، همان گونه که ذکرش گذشت، فرآیند جهانی شدن موجبات تاثیر و تاثر متقابل و دیالکتیکی پدیده‌ها و تحولات و دگرگونیها در جوامع مختلف را فراهم کرده است، و به تعبیر گیدنز، هر اتفاق محلی و دور افتاده خود متأثر از فرآیندهایی است که شاید هزاران کیلومتر آن سو تر رخ می‌دهد. پس بدیهی است که با انتقال هنجارهای یک جامعه یا تمدن به جامعه و تمدن دیگر، نوع و جنس حقوق تغییر کرده و شاهد مطالباتی باشیم که اولاً مربوط به آن جامعه نیست و در ثانی سازوکارهای حقوقی آن جامعه اصولاً برای پاسخگویی به آن مطالبات طراحی نشده باشد. اینجاست که چالش جهانی شدن در حوزه حقوق شهروندی رخ می‌دهد و بدیهی است که سیستمهای پویا و پاسخگو، مانند مردمسالاری دینی جمهوری اسلامی ایران، خود را موظف می‌دانند بر پایه اصولی که در قانون اساسی شان مُصرح شده، حتی المقدور پاسخگوی مطالبات شهروندی باشند.

ولی همان گونه که ذکرش گذشت، به دو دلیل جا به جایی هنجارها، و ناتوانی سیستم حقوقی در مواجهه با این هنجارهای بیگانه، تنش بین مطالبات حوزه حقوق شهروندی (که به هر ترتیب در کانون توجه بخشی از شهروندان قرار گرفته اند) و دستگاه قضایی افزایش پیدا

می‌کند. غیر از شیوه مرضیه مدارا و توسل به رأفت اسلامی تا حد ممکن، استفاده از ابزارهای نوین تقنینی، به روز رسانی قوانین، فرهنگ سازی و تعامل با جامعه و استفاده از ظرفیت فقه پویای شیعه راهکارهایی است که قوه قضاییه می‌تواند برای این چالش به خدمت بگیرد. بدیهی است نظام سیاسی حاکم به عنوان یک مردم سالاری دینی در تعامل با محیط و بسترهای اجتماعی خودش بایستی ضرورتاً تحولات و دگرگونیها را شناسایی و آنها را به عنوان ورودی‌های نظم سیاسی درک کند و خروجی‌های سیستم را متناسب با آن تنظیم کند تا نظم مدنی موجود بیش از پیش تقویت و تثبیت شود.

کتابنامه

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی، تهران: نشر گنج دانش.
- دگویر، استفان (۱۳۹۸). حقّ حق داشتن، ترجمه حسین پیران، تهران: نشر نو.
- راسخ، محمد (۱۳۸۲). «تئوری حق و حقوق بشر بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۱.
- راسخ، محمد (۱۳۹۵). حق و مصلحت (مقالاتی در فلسفه حقوق) تهران: نشر نی.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۷۶). شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، مشهد: انتشارات گوتنبرگ.
- السان، مصطفی (۱۳۸۷). «حقوق شهروندی از چشم انداز نظریه شهروندی جهانی و قوانین و مقررات ایران»، مجله حقوق بشر، سال سوم، پاییز و زمستان، شماره ۲ (پیاپی ۶).
- شریفی طرازکوهی، حسین (۱۳۷۷). حقوق بشر در پرتو تحولات بین‌المللی، تهران: انتشارات دادگستر.
- شفیعی، محمود (۱۳۹۹). «حقوق شهروندی؛ از مطالبه عمومی تا نهادسازی (بررسی امکان تشکیل وزارت خانه حقوق شهروندی)»، پژوهشنامه حقوق بشری، ۲۲(۲۰)، صص ۵۵-۷۴.
- طاهری، محسن (۱۳۹۵). «نقد و بررسی جایگاه حقوق شهروندی در نظام حقوقی ایران با نگاهی به منشور حقوق شهروندی»، دومین همایش ملی تبیین حقوق شهروندی، ارومیه.
- فالكس، کیث (۱۳۸۱). شهروندی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- فرهادی محلی، علی (۱۳۹۰). «بررسی تحلیلی پدیده جهانی شدن با تمرکز بر حوزه فرهنگ»، مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی، ۲(۵)، صص ۶۳-۹۶.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۳). بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: نشر میزان.

- قرشی، سید مهدی؛ ابراهیمیان، حجت‌الله و رنجبر، مقصود (۱۴۰۱). «بررسی نقش قوه قضائیه در حفظ حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران در چارچوب رویکرد حکمرانی خوب»، رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۶(۵۸)، صص ۲۷-۴۶.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲). فراسوی چپ و راست، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۰). تجدد و تشخیص، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۲). پیامدهای مدرنیّت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- محسنی، رضا علی (۱۳۸۹). «ابعاد و تحلیل حقوق شهروندی؛ راهکارهایی برای تربیت و آموزش حقوق شهروندی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، ۳(۱۰)، صص ۱۱۷-۱۴۴.
- مهربانی‌مجد، لیل (۱۳۹۹). «حقوق شهروندی و سازمانی در نظام اداری ایران»، فصلنامه تخصصی مطالعات و پژوهش‌های اداری، ۷(۳)، صص ۲۸-۴۷.